

موکب ضامن آهو

۲۲ آبان ۱۳۹۳، یک زمین یک هکتاری در کیلومتر ۷۵ جاده نیشابور، کنار روستای جوادیه خرید. سال بعد، زمین سه هکتاری دیگری هم به آن افزود تا فضای بیشتری داشته باشد. گرفتن مجوزها آسان نبود، ولی او کوتاه نیامد. هدفش، ساخت دو ساختمان مجهز برای بانوان و آقایان، با سرویس بهداشتی و آشپزخانه بود تا زائران دهه آخر صفر بتوانند با آسایش بیشتری استراحت کنند که هنوز ساخت آن هادر گیرودار گرفتن مجوزهاست. با این حال در تمام این مدت، حاج عباس همان جاداریست می زند و ایستگاه را برپا می کند. حسینی، مسجد و حیاط مدرسه روستای جوادیه هم محل اسکان زائران حضرت رضا^(ع) است.

هر سال بعد از اربعین حاج عباس به همراه هفتاد نفر دیگر راهی این ایستگاه می شوند تا میزبان زائران پیاده ای باشند که از اقصانقاط ایران به سمت مشهد و برای عزاداری می آیند. همه تدارکات را از قبل آماده می کنند. کارها را خودش و اعضای خانواده در این سال هابر عهده گرفته اند؛ ولی آن طور نیست که اگر کسی بخواهد برای کمک بیاید، آن هار دکنند.

خانه ای که همیشه عطر روضه دارد

در این خانه سال هاست که دهه آخر صفر و دهه اول فاطمیه باز بوده و پذیرای عزاداران است. حاج عباس که از کودکی در مراسم عزاداری و روضه اهل بیت^(ع) حضور داشته، به این خانه هم رنگ و بوی روضه آورده است. او می گوید: از بچگی در روضه و هیئت شرکت می کردم. پدر و مادر و روضه خوان بودند و خانه مان همیشه محل برگزاری مراسم عزاداری بود. این سنت را به این خانه آوردم و مسیر پدر و مادر را ادامه دادم.

دو نوبت در سال، دهه آخر صفر به یاد پدر و دهه اول فاطمیه به یاد مادرش، مراسمی با حضور عموم مردم برگزار می شود. طبقه پایین برای خانم ها و طبقه بالا برای آقایان آماده می شود و صفر تا صد کارها را خود حاج عباس به همراه فرزندان انجام می دهد. هشت دخترش همراه با نوه ها همه جای خانه را سیاه پوش می کنند و برای پذیرایی تدارک می بینند. تنها پسرش، محمد، هم پخت و پز این مراسم عزاداری را بر عهده دارد. آن ها همه به عشق امام حسین^(ع) همراه پدر و مادر هستند و در این راه کمکشان می کنند.

آغاز ماجرای موکب ها

در این ۸۴ سالی که از عمر حاج عباس می گذرد، هر جا و هر موقع توانسته برای اهل بیت^(ع) خدمت کند، با دل و جان همراه شده است. او یکی از بنیان گذاران مجتمع فرهنگی مذهبی بیت الصداق^(ع)، مکتب جعفری در خیابان طبرسی و همچنین مؤسسه باوران خاتم الاوصیاء سنا باد مشهد است. سال ۱۳۸۲، یکی از دوستانش به نام حاج آقا وحیدیان از او خواست برای برپایی موکب در ورودی ملک آباد کمک کند. در آن سال از سیصد زائر پذیرایی کردند و «موکب جواد الائمه^(ع)» ویژه کفشداران حرم مطهر راه افتاد. دو سال بعد، محل موکب را به آن سمت جاده ملک آباد بردند و بعد از آن هم عباس آقا به دنبال ایجاد موکبی دیگر در مسیر نیشابور رفت. او تصمیم گرفت زمین بخرد و موکبی بسازد که در آن با امکانات بیشتر از زائران پذیرایی کند.

جور شدن فرش های زیر پای زائر

یکی از خاطرات شنیدنی عباس آقا مربوط به تهیه فرش برای موکب ضامن آهو است. او می گوید: برای خرید دو بیست قالی به بازار رفتم، اما گفتند دیر آمده ای. مستقیم رفتم صحن انقلاب، به آقا علی بن موسی الرضا^(ع) گفتم: زیر پای زائران فرش نمی خواهی؟ بعد از حرم، سراغ پسر برادرم که فرش فروشی داشت، رفتم. وقتی فهمید فرش ها را برای موکب می خواهم، به کارخانه ای در کاشان زنگ زد. صاحب کارخانه همان جاشروع کرد به گریه و گفت که همین الان دو بیست قالی برای حرم امام حسین^(ع) فرش فرستاده ام، ولی فرش های تورا هم تهیه می کنم و تا قبل از اربعین برایتان می فرستم تا برای زائران حضرت رضا^(ع) استفاده شود. همان جا هم فقط هزینه نخ و پشم را گرفت و به موقع هم تحویل داد. حالا ایستگاه دو بیست قالی دارد که گوشه آن، «ایستگاه صلواتی ضامن آهو» هم حک شده است.

سرمایه گران بهای زندگی

موکب ضامن آهو در شب رحلت پیامبر^(ص) و امام رضا^(ع)، حدود ۷۰ زائر از نیشابور دارد. البته زائران از شهرهای مختلف ایران مثل یزد، آبادان، شیراز، تهران و اهواز هم می آیند. تانیشابور با ماشین هستند و بعد هم مسیر نیشابور تا مشهد را پیاده طی می کنند. عباس آقامی گوید: شب رحلت در موکب مراسم سخنرانی، مداحی و عزاداری هم برپاست و همه هم با جان و دل در خدمت زائران هستند. پسر در آشپزخانه مسجد روستای جوادیه غذای پزد و در موکب از عزاداران پذیرایی می کنیم.

عباس آقا خدمت به زائران و برپایی روضه را سرمایه زندگی اش می داند و می گوید: اولاد خوب و معتقد، خانه ای که بوی روضه می دهد و خاطره هایی که برای آخرت ذخیره کرده ام، حاصل همین خدمت است. چه چیزی بهتر از این می تواند سرمایه عمرم باشد؟ برکت زندگی و هر آنچه تا به امروز نصیبم شده از وجود پر برکت امام رضا^(ع) است و لحظه لحظه زندگی ام به لطف ایشان گره خورده است.

خدمت در پشت جبهه

زندگی عباس آقا پر برکت تر از این حرف هاست. او در هر دوره و هر سنی که بوده و هر جاکشور و وطن به کمکش نیاز داشته، پای کار بوده است. او با آغاز جنگ تحمیلی، به همراه لشکر ۹۲ زرهی اهواز به اهواز رفت تا پشت جبهه خدمت کند. عباس آقامی گوید: چون آشپزی من خوب بود مسئول آشپزخانه شدم و برای رزمندگان غذا می پختم؛ خوشحال بودم که می توانم از این طریق به کشور خدمت کنم.

در مشهد هم هر کاری از دستش برآمده برای جبهه

انجام داده است. او در دوران دفاع مقدس، به همراه حاج آقا لدنی، آشپزخانه ای برای تهیه غذای مراسم خاک سپاری شهید در بیمارستان آمریکایی ها راه انداخته و تا زمان پذیرش قطعنامه، چند روز در هفتم مشغول آشپزی بوده است. او می گوید: وقتی شهید ابه مشهد می آمدند باید کسی به فکر تدارک و پذیرایی از مهمانان خانواده شهید می بود. برای همین آشپزخانه بیمارستان آمریکایی ها را که الان بهزیستی است، به ماسپرند و آنجا غذای مراسم شهادت را تهیه می کردیم.

روایای خادمی

عباس آقا از نوجوانی آرزوی خادم شدن داشت. بعد از انقلاب اسلامی، یکی از دوستانش که خادم بخش فراشان بود، او را به کفشداری حرم معرفی کرد. او ابتدا به عنوان خادم، سپس به عنوان مدیر کشیک ششم، فعالیتش را ادامه داد. عباس آقامی گوید: چون مدیر کاروان حج بودم و کاروان های زیادی برده بودم، مسئول تقسیم خادمان کفشداری شدم. عباس آقا از سال ۱۳۶۷ به طور رسمی خادم حرم شد و خاطرات بسیاری از آن دوران دارد. یکی از

خاطراتش مربوط به شبی است که خواب دیده بود گروهی زائر یزدی را در آسایشگاه خادمان پذیرایی می کند و فردای آن روز، همان اتفاق افتاد. او می گوید: آسایشگاه خادمان مخصوص آن هاست و فرد دیگری اجازه ندارد وارد این آسایشگاه شود؛ اما شب قبل این خواب را دیده بودم و روز بعد با تعدادی از زائران یزدی مواجه شدم که تازه به مشهد رسیده بودند. آن ها را به آسایشگاه بردم و از آن ها پذیرایی کردم و همان جا بود که متوجه شدم رئیس کاروان هم خوابی شبیه خواب من دیده است.

